

لطیفه

علی گودرزی



رضا: «این همسایه‌ی ما ساعت ۲ نصفه‌شب
هی با مشت می‌کوبید به دیوار خانه‌مان!»
علی: «عجب آدم‌های مردم‌آزاری پیدا می‌شوند. حتماً
نگذاشتند بخوابید؟»
رضا: «نه! خوش‌بختانه خواب نبودم! داشتم شیپور
تمرین می‌کردم!»



معلم: «آخرین دندانی که در می‌آید چه دندانی است؟»
شاگرد: «اجازه آقا! دندان مصنوعی است!»

رئیس: «خجالت نمی‌کشی
نوی اداره جدول حل می‌کنی؟»
کارمند: «چه کار کنیم قربان؟
این سروصدای ماشین‌ها که
نمی‌گذارد آدم بخوابد!»



چیست این چیست آن

مهتری ماهوتی

یکی نه دوتاست
هم چپ و هم راست
وقتی نباشه
دنیا بی صداست

یه میوه‌ی جنوبی
دلش سفته و چوبی
شیرین و خوشه خوشه
همیشه مشکی پوشه

دلش گرم
دلش نرم
دلش از پر و پنبه
می‌ذاری زیر سر
جمعه و شنبه

خاله قزی
لپ قرمزی
گرد و خپل
رفته با کله توی گِل



- فریدا! «توی عمرت،
سخت‌ترین کاری که
انجام دادی، چه بوده؟»
فریدا: «پر کردن نمکدان!»
- «چرا؟»
فریدا: «آخه سوراخ‌هایش
خیلی ریز است.»



تصویرگر: حمیدرضا بهرامی

به یک فضول می‌گویند: «اگر نصف دنیا را به تو بدهیم
قول می‌دهی دیگر فضولی نکنی؟»
فضول: «آنوقت نصف دیگرش را به کی می‌دهید؟»

